

به‌همت هفته‌نامه افق حوزه، نشستی علمی با موضوع «عرفان در حوزه علمیه» در سالن اجتماعات ساختمان رسانه حوزه برگزار شد. در این نشست، جناب آقای دکتر محمد فنایی اشکوری، محقق و پژوهشگر فلسفه، دانش‌آموخته دانشگاه مِک‌گیل کانادا و عضو هیأت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ^(ره)، به ارائه مباحثی پیرامون ریشه‌ها، جریانها و چشم‌اندازهای عرفان در حوزه علمیه پرداخت. این نشست، فرصتی مغتنم برای بررسی و تبادل نظر پیرامون این موضوع مهم و اثرگذار در تاریخ و فرهنگ تشیع فراهم آورد.

الحمد لله رب العالمین
وصلی الله علی سیدنا و نبینا محمد وآله الطاهیرین
ه سلام عرض می‌کنم خدمت سروران عزیز و گرامی، در ابتدا باید عرض کنم که جا داشت، این بحث مهم توسط اساتید بزرگوار ارائه شود؛ اما برای این جلسه، این وظیفه به عهده بنده حقیر گذاشته شد. در این فرصت کوتاه، نکاتی مختصر در باب عرفان در حوزه علمیه عرض خواهم کرد. اگر دوستان تمایل داشته باشند، می‌توانیم در پایان این بخش، گفت‌وگویی نیز داشته باشیم.

• **عرفان؛ علمی درسی یا حقیقتی قلبی؟**

اولین نکته مهم این است که عرفان، بالذات یک علم درسی نیست؛ نه از نظر ماهیت و نه از منظر تاریخی، عرفان در ابتدا به‌عنوان یک درس یا نظام آموزشی شکل نگرفته است. حقیقت عرفان، امری باطنی و قلبی است. درس و بحث به‌شکل رسمی، خیلی متأخرتر از خود واقعیت عرفان پدید آمده است. ما در تاریخ، عارفان بسیاری داشته‌ایم که چندان اهل درس و بحث و چارچوب‌های علمی رایج نبوده‌اند. نه کلاس درسی داشته‌اند، نه استادی و نه شاگردی به‌معنای متعارف آن. چنان‌که گفته شده است:

دفتر صوفی سواد حرف نیست
✽ جز دل اسپید همچون برف نیست
عارف راستین، پیش از هر چیز، نیازمند قلبی پاک و مهذب است؛ درس و کتاب، اگرچه می‌تواند کمک‌کننده باشد؛ اما در مرتبه دوم قرار دارد.

• **گمنامی عارفان حقیقی**

نکته مهم دیگری که باید توجه داشت، این است که بسیاری از عارفان واقعی، شناخته‌شده نیستند.

بر خلاف علما و فقهایي که معمولاً صاحب آثار مکتوب و کرسی‌های رسمی تدریس هستند و به‌همین جهت در جامعه مطرح می‌شوند، انسانهای اهل معنا و باطن، لزوماً چنین نمود بیرونی‌ای ندارند. بسیاری از این افراد در گمنامی زیسته‌اند و ناشناخته مانده‌اند.

• **عرفان؛ رابطه‌ای باطنی با خداوند**

عرفان، حقیقتی باطنی و قلبی است؛ یعنی همان ارتباط خاص و عمیق بین بنده و خداوند. این ارتباط گاهی در ظاهر نیز جلوه پیدا می‌کند و گاهی ممکن است، نمود بیرونی چندانی نداشته باشد. انسان‌های اهل باطن و معرفت، همواره در طول تاریخ در میان جامعه حضور داشته‌اند؛ ولی بسیاری از آنها برای عموم مردم ناشناخته مانده‌اند. در نتیجه امروز نیز ممکن است، در میان ما افرادی حضور داشته باشند که از نظر مراتب معنوی، در سطوح بسیار بالایی قرار دارند؛ اما ما آنها را نمی‌شناسیم؛ چون ظهور و نمود ظاهری ندارند. عارف واقعی، نیازی به شهرت ندارد. آنچه مهم است، باطن پاک، قلب روشن و ارتباط صادقانه با خداوند است. لزومی ندارد که یک عارف، صاحب درس عرفان، کتاب عرفان یا شاگردان عرفانی باشد یا حتی شناخته‌شده باشد. بخش مهمی از حقیقت عرفان، در حیطه ناپیدای تاریخ قرار دارد؛ یعنی ما نمی‌توانیم همه واقعیت عرفان و عارفان را صرفاً از طریق منابع تاریخی یا اسناد مکتوب بشناسیم.

• **ظهور اجتماعی و علمی عرفان؛ یک امر ثانوی**

بخشی از حقیقت عرفان، گاه به‌صورت علمی و یا به‌عنوان جریان اجتماعی ظاهر می‌شود؛ اما این ظهور، امری ثانویه است، نه جوهر اصلی عرفان؛ البته این سخن به‌معنای نفی عرفان در قالب علم و آموزش نیست. کسانی که اهل درس و کتاب‌اند، یا در مقام استادی و تربیت شاگرد فعالیت دارند، می‌توانند عارف واقعی باشند و بلکه از آنجا که اهل علم‌اند، زمینه برای رشد و تعالی عرفانی‌شان نیز فراهم‌تر است؛ اما باید توجه داشت که علم عرفان، مساوی با حقیقت عرفان نیست.

• **تفاوت علم عرفان با حقیقت عرفان**

نباید گمان کنیم که هر استادی که درس عرفان می‌دهد یا هر مؤلفی که کتاب عرفانی می‌نویسد، لزوماً عارف به‌معنای حقیقی کلمه است. این نکته نه‌تنها درباره امروز، بلکه در همه زمان‌ها صدق می‌کند؛ چه در درون حوزه‌های علمیه و چه خارج از آن، چه درگذشته و چه زمان حال، خداوند اولیایی دارد که اغلب ناشناخته و گمنام‌اند. در میان این اولیای خدا، برخی هستند که علاوه بر مقامات معنوی، در عرصه‌های علمی نیز فعال‌اند؛ اهل تدریس‌اند، شاگرد تربیت می‌کنند، کتاب می‌نویسند.

در مورد این دسته، ما فرصت بیشتری برای شناخت آنها داریم؛ اما حتی در همین موارد هم، باز نباید گمان کرد که هرکس اهل علم عرفان است، لزوماً از حقیقت عرفان هم برخوردار است.

• **عرفان؛ دانشی قابل آموزش، اما نه لزوماً همراه با حقیقت**

علم عرفان، چه نظری و چه عملی، مانند سایر علوم قابل آموختن است. شخص برای یادگیری آن، نیاز نیست عارف باشد؛ حتی برخی غیرمسلمانان نیز هستند که در عرفان اسلامی (اعم از نظری یا عملی) تخصص علمی دارند، کتاب می‌نویسند، مقاله می‌نویسند و در این زمینه اظهارنظر می‌کنند؛ اما این تنها یک فعالیت علمی است؛ ممکن است با حقیقت عرفان همراه باشد و ممکن است صرفاً علاقه‌ای دانشگاهی و آکادمیک باشد؛ همچون دیگر شاخه‌های علمی.

اگر در سخن از عرفان در حوزه، از برخی افراد نام برده می‌شود، نباید چنین تصور شود که عرفان در حوزه فقط در این افراد خلاصه می‌شود. افراد بسیاری بوده‌اند و هستند که به‌عنوان «عارف» شناخته نشده‌اند؛ اما حقیقتاً عارفان راستین و اولیای خداوند بوده‌اند. اتفاقاً عارفان حقیقی، همان‌هایی هستند که گمنام مانده‌اند و کمتر در کانون توجه عموم قرار داشته‌اند.



عرفان در حوزه علمیه

ریشه‌ها، جریان‌ها و چشم‌اندازها

گفت‌وگو با دکتر محمد فنایی اشکوری

• **عرفان علمی در حوزه علمیه قم**

بعد از تأسیس حوزه علمیه قم، عرفان به‌عنوان یک جریان فرعی و ثانوی وارد عرصه شد.

این جریان به‌طور پراکنده و محدود در برخی مواقع جلوه‌هایی داشته است؛ البته باید توجه داشت که اصل هویت حوزه‌های علمیه، به‌ویژه در قرون اخیر، از فقه و اصول نشأت‌گرفته است. بسیاری از علوم اسلامی حتی در داخل حوزه‌های علمیه، در سطح محوریت قرار نگرفته‌اند؛ چه عرفان باشد، چه فلسفه یا کلام.

• **جایگاه علوم مختلف در حوزه علمیه**

علومی همچون تفسیر قرآن، در حوزه‌های علمیه همواره از قداست و ویژه‌ای برخوردار بوده و باید مورد تدریس و تعلیم قرار می‌گرفته است. در این میان، عرفان، فلسفه و کلام، در بسیاری از اوقات، حتی به‌عنوان موضوعاتی در حاشیه قرار داشته‌اند؛ البته در برخی مقاطع، در مورد فلسفه و عرفان، ممکن است افرادی به اشکالات و قوت و ضعف‌هایی اشاره داشته باشند؛ اما در مورد تفسیر قرآن، هیچ‌گونه بحث و شبهه‌ای وجود ندارد.

در حوزه‌های علمیه، تا مدت‌ها، محوریت با فقه و اصول بوده است؛ بنابراین فرصت کمی برای گسترش علوم دیگر، به‌ویژه علوم معنوی و عرفانی وجود داشته است؛ حتی در برخی مواقع، این علوم با مخالفت‌هایی روبه‌رو بوده‌اند. این وضعیت باعث شده است که ما در بسیاری از موارد، از تاریخ عرفان و چهره‌های برجسته اهل عرفان اطلاع چندانی نداشته باشیم.

یکی از دلایل اصلی اینکه چرا ما تاریخ عرفان و چهره‌های اهل عرفان را به‌طور کامل نمی‌شناسیم، این است که خود عارفان غالباً تمایلی به ظاهرشدن و نمایش خود نداشتند؛ علاوه بر این در بسیاری از موارد، فضای مناسب برای بروز این عرفان در جامعه وجود نداشت.

با وجود تمام این محدودیت‌ها، در سده اخیر، در حوزه علمیه قم، چهره‌های درخشانی در بحث عرفان ظهور کرده‌اند که همه ما با آنها آشنا هستیم. افرادی چون: مرحوم میرزاچواد ملکی تبریزی، حضرت امام خمینی، علامه طباطبایی ^(ره) و شاگردان علامه طباطبایی، تأثیرات عمیقی در عرفان اسلامی گذاشتند و آثار آنان همچنان در جامعه علمی و دینی مورد توجه است.

• **دو سرچشمه اصلی عرفان در حوزه علمیه قم**

عرفان در حوزه علمیه قم، عمدتاً از دو سرچشمه اصلی تغذیه کرده است:

- مکتب حکمی – عرفانی تهران؛
- مکتب اخلاقی – معنوی نجف.

بزرگانی که امروز از آنها به‌عنوان اساتید عرفان یاد می‌شود، معمولاً به یکی از این دو مکتب یا حتی هر دو، به‌نوعی مرتبط بوده‌اند و از آنها تأثیر پذیرفته‌اند.

• **مکتب حکمی عرفانی تهران؛ تداوم حکمت متعالیه**

در دوره‌ای، مرکزیت فلسفه اسلامی در حوزه اصفهان بود؛ اما در دوره قاجار، این مرکزیت به تهران منتقل شد. با آمدن مرحوم آقاعلی مدرس نوزی به تهران، جریانی از اساتید فلسفه و عرفان نظری پدید آمدند که ادامه‌دهنده حکمت متعالیه صدرایی بودند؛ از جمله این اساتید، می‌توان به افراد زیر اشاره کرد: محمدرضا قمشه‌ای، میرزا هاشم اشکوری، آخوند جلوه، اسرار گیلانی، آیت‌الله رفیعی قزوینی، محمدتقی آملی ^(ره).

ویژگی مشترک این بزرگان آن بود که هم فیلسوف بودند و هم عارف نظری؛ آنها نمایندگان مدرسه حکمت متعالیه بودند که اساس آن، تلفیق فلسفه و عرفان و دیگر معارف اسلامی است.

• **حکمت متعالیه؛ تلفیق برهان، عرفان و قرآن**

فلسفه ملاصدرا، یا همان حکمت متعالیه، خود بر پایه ترکیبی از سه منبع بنا شده است:

- برهان (تفکر عقلی و استدلالی)؛
- عرفان (تجربه و شهود معنوی، عمدتاً با تأثیر از ابن عربی)؛
- قرآن (متن وحی و معارف دینی نقلی).

به‌تعبیر برخی اساتید، این حکمت، تلفیقی از برهان، عرفان و قرآن است؛ بنابراین، کسی که اهل حکمت متعالیه باشد، به‌ندرت ممکن است فاقد گرایش عرفانی باشد؛ چراکه یکی از ارکان این نظام معرفتی، عرفان نظری ابن عربی است.

• **مشرب عرفانی– فلسفی در تهران و اصفهان**

این مشرب تلفیقی عرفانی– فلسفی، در حوزه‌های اصفهان و سپس تهران، با شدت و عمق قابل توجهی شکل گرفت. بزرگان این مکتب معمولاً هر دو ساحت فلسفه و عرفان را در خود جمع کرده‌اند؛ البته در برخی، بُعد عرفانی پررنگ‌تر است و در برخی دیگر، بُعد فلسفی غلبه دارد؛ اما بیشتر از هر دو حوزه معرفتی بهره‌مند بوده‌اند و شخصیت آنها در پیوند این دو بُعد ساخته شده است.

• **مکتب تهران؛ یکی از سرچشمه‌های عرفان در حوزه علمیه قم**

یکی از منابع اصلی عرفان در حوزه علمیه قم، مکتب حکمی– عرفانی تهران است؛ برای مثال، حضرت امام خمینی ^(ره) که شاگرد مرحوم شاه‌آبادی بود، خود ایشان نیز به همین مدرسه و مکتب تعلق داشتند؛ بنابراین، بخشی از ریشه‌های عرفان حوزه قم، به این مکتب برمی‌گردد. همچنین مرحوم تبریزی نیز از چهره‌های شاخص این مکتب به‌شمار می‌روند.

• **سرچشمه دوم؛ مکتب سلوکی نجف**

منبع دیگر عرفان حوزه قم، مکتب سلوکی نجف است که به مرحوم ملاحسینقلی همدانی و دیگر بزرگان آن برمی‌گردد. بسیاری از عارفان قم، به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم، شاگرد این مکتب بوده‌اند. برای نمونه می‌توان از علامه طباطبایی ^(ره) که شاگرد آیت‌الله قاضی ^(ره) بود و همچنین آیت‌الله بهجت نام برد. حوزه عرفانی قم در حقیقت از این دو منبع و سرچشمه اصلی تغذیه کرده است. آثار و مشرب این دو مکتب را می‌توان در شخصیت‌های شاخص عرفان حوزه مشاهده کرد. در برخی از افراد، بعد علمی و نظری عرفان برجسته‌تر است؛ مانند علامه طباطبایی ^(ره).

اما در برخی دیگر، بعد سلوکی و رفتاری عرفان پررنگ‌تر است؛ مثل آیت‌الله بهجت ^(ره). نوع عرفان و گرایش فرد در عرفان، به نوع ذوق، سلیقه و تیپ شخصیتی او نیز بستگی دارد.

به‌عبارتی، تناسب میان شخصیت فرد و نوع عرفانی که در وجود او ظهور می‌کند، بسیار مهم است. کسی به چه سمت و‌سویی کشیده می‌شود و چه نوع عرفانی در او شکل می‌گیرد، با کل شخصیت او ارتباط مستقیم دارد. این نکته‌ای اساسی در فهم تفاوت‌ها و تنوع عرفان در میان بزرگان حوزه است.

• **رسالت امروز فعالان عرصه عرفان**

در شرایط کنونی، چه در فضای حوزه‌های علمیه و چه در جامعه بیرون از حوزه، فعالان عرصه عرفان با رسالت سنگینی مواجه‌اند. عرفان، همواره موافقان و مخالفانی داشته و امروز نیز این مخالفت‌ها به‌شکل‌های مختلفی بروز پیدا کرده است.

• **مخالفت‌های درون حوزوی؛ دغدغه ناسازگاری با شریعت**

یکی از گروه‌های اصلی مخالف عرفان، برخی از متشرعین و علمای دینی هستند که معتقدند:

- عرفان با شریعت سازگار نیست؛ چه در بُعد نظری و چه در بُعد سلوکی؛
- برخی باورهای عرفانی و شیوه‌های سلوکی، به‌زعم ایشان، با چارچوب‌های شریعت در تضاد قرار دارد؛
- نگرانی اصلی این است که رواج عرفان ممکن است، به شریعت‌گریزی، اباحی‌گری یا انحرافات عقیدتی منجر شود.

باید گفت که این مخالفت‌ها کاملاً بی‌پایه نیست. در طول تاریخ،

- گفت‌وگو**

گروه‌هایی به‌نام عرفان پدید آمده‌اند که چه در باورها و چه در رفتار و سلوک، از شریعت فاصله گرفته‌اند. گاهی بدعت‌هایی از بیرون وارد این جریان‌ها شده که باعث انحراف از مسیر اصیل عرفانی شده است. با این‌حال، اشکال اصلی اینجاست که همه عرفان‌ها به‌صورت یک‌کاسه قضاوت شده‌اند؛ به‌جای تفکیک عرفان اصیل از عرفان‌های انحرافی، کل عرفان زیر سؤال رفته است.

• **مخالفت‌های برون حوزوی؛ عرفان عامل انزوا و رکود اجتماعی؟**

گروه دیگری از مخالفان عرفان، افراد غیرمذهبی یا سکولار هستند. از نگاه آنها:

- عرفان باعث رکود و انفعال اجتماعی می‌شود؛
- عارفان معمولاً به دنبال نجات فردی و معنوی خود هستند و به مسائلی چون پیشرفت اجتماعی، آبادانی دنیا و حل مشکلات بشر توجهی ندارند؛
- در نتیجه، عرفان نوعی بی‌تفاوتی نسبت به زندگی دنیوی و اجتماعی ایجاد می‌کند.

باز هم باید گفت: این تصویر کاملاً بی‌پایه نیست.

در برخی مکاتب و جوامع، عرفان‌هایی به وجود آمده‌اند که انزوا، ترک دنیا و بریدن از خلق را به‌عنوان آموزه‌های اصلی ترویج داده‌اند.

اما باز هم اشتباه در اینجاست که این ویژگی‌ها، الزاماً مقتضای ذات عرفان نیستند؛ بلکه می‌توانند آسیب‌ها و انحرافات باشند که در طول زمان به آن اضافه شده‌اند. هیچ حقیقتی از آسیب در امان نیست؛ همان‌گونه که دین خدا در طول تاریخ دچار آسیب و انحراف شده و همان‌طور که علم، فلسفه، اخلاق و دیگر معارف ممکن است گرفتار انحراف شوند، عرفان نیز از این قاعده مستثنا نیست. هیچ حقیقتی وقتی در اختیار بشر قرار می‌گیرد، مصون از آسیب و تحریف باقی نمی‌ماند. مهم این است که آسیب‌شناسی کنیم و به‌خاطر وجود آسیب‌ها، اصل حقیقت را نفی نکنیم. در زبان انگلیسی ضرب‌المثلی وجود دارد که می‌گوید: کودک را همراه با آب کثیف حمام دور بیندازید. این مثل نشان‌دهنده یک واقعیت مهم است: وقتی پدیده‌ای همراه با آسیبی ظاهر می‌شود، گاهی به‌جای درمان آسیب، کل آن پدیده را طرد می‌کنند؛ درحالی‌که باید میان «اصل حقیقت» و «آسیب‌های جانبی» تمایز قائل شد.

• **آسیب‌شناسی به‌جای حذف حقیقت**

در بسیاری از موارد، به‌دلیل وجود یک آسیب یا انحراف، اصل یک پدیده ارزشمند کنار گذاشته می‌شود. در دوران اخیر هم بارها دیده‌ایم که مثلاً چون پدیده‌ای دچار افراط یا انحراف شده، کل آن زیر سؤال رفته است. این در حالی است که باید: حقیقت از آسیب‌ها تفکیک شود و آسیب‌ها اصلاح شوند؛ نه اینکه اصل حقیقت طرد شود.

• **عرفان و اتهام عقب‌ماندگی**

یکی از مهم‌ترین اتهاماتی که علیه عرفان مطرح می‌شود، این است که عرفان عامل عقب‌ماندگی جوامع اسلامی بوده است. تحلیل‌هایی وجود دارد مبنی بر اینکه پس از حمله مغول و ویرانی ایران، بسیاری از نخبگان از آینده ناامید شدند و به‌جای تلاش برای ساختن تمدن، به تصوف، درویشی و ترک دنیا روی آوردند؛ این مسیر موجب شد، استعدادها به سمت سلوک فردی و انزوا بروند؛ نه به سمت علوم و عمران و تمدن‌سازی.

البته این تحلیل‌ها کاملاً بی‌اساس نیستند؛ اما باید توجه داشت که این فقط بخشی از واقعیت است، نه تمام آن؛ نمی‌توان همه عرفان را مسئول عقب‌ماندگی دانست؛ همان‌طور که برخی جریان‌های عرفانی باعث رکود شدند، بسیاری دیگر از عرفا در احیای روحی، اخلاقی و حتی فرهنگی جامعه مؤثر بودند.

• **عرفان و پیشرفت؛ تضاد یا تعامل؟**

برخی از دیدگاه‌ها، عرفان را مانع پیشرفت می‌دانند. می‌گویند: عرفان‌گرایی با نگاه درون‌گرایانه و بی‌تفاوت به دنیا، با توسعه و پیشرفت مادی ناسازگار است. این انتقاد درباره برخی قرائت‌های انزواگرایانه از عرفان صادق است؛ اما نباید همه عرفان را با یک نوع تلقی انزواگرایانه قضاوت کرد؛ زیرا عرفان اصیل می‌تواند با پیشرفت، مسئولیت اجتماعی و تلاش برای بهبود زندگی انسانی کاملاً هماهنگ باشد.

• **مخالفت از دو سو؛ وظیفه عالمان عرفان**

عرفان در معرض مخالفت‌هایی از دو سو قرار گرفته:

۱. از ناحیه متشرعین که نگران انحراف از شریعت هستند؛
۲. از ناحیه سکولارها که عرفان را مانع پیشرفت اجتماعی می‌دانند.

این مخالفت‌ها باعث می‌شود که حقیقت عرفان در ابهام قرار گیرد و افراد مستعد و علاقه‌مند، نتوانند به‌درستی از آن بهره‌مند شوند؛ بنابراین یکی از رسالت‌های مهم عالمان و علاقه‌مندان به عرفان این است که با این مخالفت‌ها مواجهه درست و علمی داشته باشند.

• **مسئولیت دوم؛ پاسخ‌گویی به مشتاقان عرفان**

اما مسئولیت دوم از این هم سنگین‌تر است: ما امروز با نسلی مشتاق به عرفان روبه‌رو هستیم؛ نسلی که انتظاراتی روشن و جدی از عرفان دارد. در جهانی که مکاتب مختلف، با نام عرفان، برنامه‌ها و وعده‌های رنگارنگی عرضه می‌کنند، اگر عرفان اصیل اسلامی نتواند پاسخ مناسب بدهد، میدان را به جریان‌های بی‌ریشه و انحرافی واگذار کرده است. این رسالتی است که عالمان اهل معرفت باید بیش از همیشه آن را جدی بگیرند.